

متن پرسش

بنام خدا سلام استاد گرامی: خدا قوت، با اجازه شما استاد عزیز در ابتدای مبحث عرفان نظری هستم. تراک ۳ را تازه شروع کرده بودم که دیشب سراغ متن رفته و جلو رفتم و در متن جمله ای مرا شدیداً تکان داد. جالب این بود که قبلاً هم این جمله یا جملات را هم شنیده بودم و حتی بعضاً گفته بودم ولی این بار طور دیگری بود. می‌خواهم ببینم آیا این نگاه واقعیت و حقیقت بوده یا توهم. جملات متن از این قرار بودن: «خدا بود و با او هیچ نبود. شرح: خداوند هست و هیچ چیز با او نیست، چون به هر چیزی فکر کنی اول وجود مد نظرت هست و نیز پنهان تر از جمیع اشیاست از حیث ماهیت و حقیقت زیرا هر چیزی حجاب اوست و...» ناگهان نگرش عجیبی به ذهنم نمی‌دانم یا قلبم آمد. من او بودم، من نبودم، آب دمنوش او بود، گیاهش او بود، همه او بود من نبودم ولی بودم. خواستم طبقه بالا بروم هر چه در پله بود اطرافم حتی دیوارها هوا همه او بود. حالت بدی مثل نیستی و خفگی پیدا کردم انگار له و نابود شدم. حال بدی داشتم. درون خدا بودم، خدا در خودش بود نه درونی که جا داشته باشد همه جا بشدت خدا بود جایی برای هیییییچ چیزی نبود همه خدا بود وحشتناک بود در واقع فشار بود خیلی گریه کردم وارد منزل شدم دیگر دیواری نبود کاغذ دیواری نبود مبل و ... نبود. افکار عجیبی به ذهنم می‌رسید که از بیان آنها قاصریم. شرم دارم. بیخشید می‌ترسم ابراز کنم. خدا همه جا را پر کرده بود. پس شیطان هم و دیگر مواردی که وحشت از بیانش دارم. استاد عزیز زمانی شنیده بودم که ما در درخت و گیاه و آب و ... باید وجود را ببینیم نه در مواد پلاستیکی و ... ولی حالا همه چیز او بود حتی هر چیزی که بشر ساخته. دیشب همه اطراف اینطور بود و باور نمی‌کنم جز او باشد. حالا آیا این نگاه درست بوده یا توهم. اگر درست بوده چرا انقدر وحشتناک و پر از فشار بود گوئی از شدت فشار غالب تهی کنند. چرا وقتی روز شد فقط آثاری از بی‌حسی و آرامش هست و چرا آن نگاه بشدت کم‌رنگ است؟ اگر صلاح می‌دانید سوال بنده را بصورت عمومی در قسمت پرسش و پاسخ منتشر نفرمایید خدا خیر فراوان به شما بدهد. التماس دعا

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از مرحله‌ی اصالتِ «وجود» و تشکیک وجود آرام‌آرام وارد مرحله‌ی «وحدت وجود» باید شد و باید این‌شاءالله در این موطن استقرار یافت. آری وقتی جز خدا در عالم نیست باید به نور الهی تکلیف و جای مخلوقات روشن شود که چگونه خداوند در آینه‌ی ممکنات خود را می‌نمایاند، زیرا ممکنات در عرض خدا نیستند. تا دیروز می‌خواستیم از طریق ممکنات تکلیف و جایگاه خدا را

معلوم کنیم، از این به بعد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** موضوع باید برعکس شود. البته ظرایفی در کار است که اگر بی‌قراری نکنید آن ظرائف ظهور می‌کند و محدودیت ممکنات را به خدا نسبت نمی‌دهید تا مثل بعضی بگویند معتقدین به «وحدت وجود» می‌گویند زمین و آسمان، خدا است! «آری چه عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها». این راهی است که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** باید در ذیل مولایمان بیابیم؛ که فرمود: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتَ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ». گفت: رباید دلبر از تو دل ولی آهسته آهسته / مراد تو شود حاصل ولی آهسته آهسته // سخن دارم ز استادم نخواهد رفت از یادم / که گفتا حل شود مشکل ولی آهسته آهسته // تحمل کن که سنگ بی‌بهای در دل کوهی / شود لعل بسی قابل ولی آهسته آهسته // همای عشق ما را بُرده با خود در بر دلبر / ازین منزل بآن منزل ولی آهسته آهسته.

موفق باشید